

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

عالم محدود است یا نا محدود

قدمی فراتر

هرگاه مقالات دیگر را به دقت مطالعه فرمائید بر شما روشن می گردد که عالم نا محدود است و آن را سر حد و مرزی نیست. پس از این مطلب بدیهی، دامنه فکر را می شکافیم و حالا که اندیشه ما به نامحدود بودن عالم آشنا شد می گوئیم عالم هم محدود است و هم نامحدود. چگونه چنین چیزی می شود؟ مگر جمع اضداد ممکن است؟ برای موشکافی و درک حقیقت به بیان شرح مزبور می پردازم:

آیا عالم محدود است؟

محدود به چیزی گویند که دارای حد باشد. حدود اشیاء عالم که ما مشاهده می کنیم چیست؟ آیا می توان برای آنها حدود ثابتی قائل شد؟ خیر. طبق دلایلی که در مقالات دگر بیان گردید این کار ممکن نیست. هر حدی که بشر قائل می شود ثابت و تغییر ناپذیر نیست. هر حدی که تعیین کنند قابل کشش و ادامه یافتن است و این کشش و توسعه حدود به طور لایتناهی ادامه می یابد.

جزئی از کل

هرگاه بگوئید فلان شیئی جزئی از عالم لایتناهی است آن را محدودتر ساخته اید. بدیهی است که نمی توان اشیاء عالم رامستقل دانست. چه هر چیز به چیز دیگری مربوط است و آن هم با دیگری ارتباط دارد. خلاصه اجزاء عالم لایتناهی به یکدیگر متصل هستند و در واقع همگی اجزاء و فروع کل می باشند که (عالم لایتناهی) نام دارد. هرگاه یک شیئی معین را جزئی از کل بدانید آن را شریک عالم لایتناهی و از فروع آن دانسته اید. در این صورت نمی تواند حدودی داشته باشد.

پس چگونه محدود است

اما در ابتدای این فصل گفته شد که عالم هم محدود است و هم نا محدود. چطور محدود است؟ برای مشاهدات بشر و وسیله ای که در اختیار دارد و برای مخلوقاتی که در منطقه معین بسر می برند، محدود است در صورتی که همان بشر یا همان موجود معین وسیله جدیدی پیدا کند که میدان دید او را وسیعتر سازد در این صورت خواهد دید که منطقه مشاهداتش خیلی بیشتر شده و باز هم اگر وسیله قویتری بیابد مشاهداتش اضافه خواهد شد و این کار پایان ندارد و نا محدود است. دلیل این مطلب در زیر گفته می شود:

مثالی می زنیم: یک سالن تاتر که طول آن فی المثل سی متر است تماشاچسانی که در صف عقب نشسته اند تاتر را می بینند. اما اگر سالن تاتر را طولانی تر مثلا یکصد متر ساختیم آنهایی که در این سالن جدید در عقب می نشینند دیگر نمی توانند صحنه تاتر را به خوبی تماشا کنند زیرا از دید چشم آنها دورتر است.

بنابراین می گوئیم که طول این تاتر از لحاظ قدرت دید کامل تماشاجی مثلاً به سی متر محدود می باشد. اما در آن سالن صدمتری اگر تماشاچیان از دوربین استفاده کنند باز هم تاتر را خواهند دید. لذا معلوم شد که محدود نیست و نامحدود است و محدود بودن آن نسبی است و بستگی به قدرت دید تماشاچی دارد، و اگر وسایل دیگری درست شود که از صدمتر دورتر هم بتوان صحنه را دید باز گنجایش زیادتر خواهد شد. فرض کنیم این سالن سینما باشد و برای این که سالن بزرگتر و قدرت دید تماشاچی بیشتر شود پرده فیلم را بزرگتر و بزرگتر سازند. همین عمل نامحدود بودن را می رساند. مثال دیگر:

در یک سالن که گنجایش آن فی المثل محدود به یکهزار نفر است فیلم نمایش داده می شود. می گوئیم تماشاچیان این نمایش محدودند. اما آیا می توان گفت تعداد تماشاچی همین یکهزار نفر است؟ البته خیر، زیرا نمایش فیلم منحصر به یک سانس نیست. سانسهای دیگر هم خواهد بود، که در هر کدام تعداد تماشاچی می آیند و می روند و این عمل شبهای متعدد ادامه دارد و اصولاً امکان آن هست که به مقدار نامحدود تماشاچی این فیلم را ملاحظه نمایند، پس محدود نیست و نامحدود است. کره زمین هم این طور است. در عین حال که در هر مدت معین تعداد معینی در آن بسر می برند چون دائماً به مدت نامحدودی عوض شده و تحول پیدا می کنند تعداد نامحدودی در آن زندگی می کنند و می آیند و می روند.

علم لایتنهای نیز چنین است. نسبت به مشهودات بشر و وسایلی که در اختیار دارد محدود است اما هرگاه وسیله ای پیدا کرد و اختراع نمود که بتواند بیشتر ببیند خواهند دید که باز هم هست و حدودی بر آن متصور نیست. سابق که قدرت دیدکرات برای منجمین منحصر به چشم آنها بود عالم را طوری می دیدند و از زمانی که گالیله ایتالیائی موفق به کشف دوربین نجومی کوچکی گردید عالم در نظر آنها وسیعتر شد و بعداً با تکمیل اختراع دوربین روز به روز وسعت گرفت تا این که فی المثل پس از اختراع تلسکوپ پنج متری کوه پالومار اعلام داشتند که حدود مرئی عالم 5000 میلیون سال نوری است. اما خود آنها متوجه شدند که به وسیله رادیو تلسکوپ که امواج رادار را می فرستد و بر می گرداند عالم منحصر به این مقدار نیست بلکه به مراتب وسیعتر است یا این که تلسکوپهای نجومی را چنان که خیال آن را در سر دارند در اقمار مصنوعی گردنده در فضا و یا در کرات دیگر قرار دهند. حال می گویم اگر تلسکوپهای دیگری اختراع گردد یا وسائل کشف دیگری از قبیل رادیو تلسکوپ ایجاد کنند آیا اطلاع آنها بر حدود عالم وسعت نخواهد گرفت؟ آیا می توان گفت که حدود علم و اکتشاف همین است که تا امروز بدان رسیده اند و به همین پایه متوقف و راکد شده است؟ البته می گوئید: خیر، زیرا به تجربه دریافته اند که روز به روز دایره معلومات بشری (بر حسب مقدر و سرنوشت) رو به توسعه می باشد. پس واضح است که هر چند وسایل دید بیشتر شود حدود عالم را نامحدودتر خواهند دید. بنابراین معلوم شد که دید عالم برای آن زمان و افکار مردمان آن دوران محدود بود به وسائلی که داشتند و برای زمان ما هم محدود است به وسائلی که اکنون در دست دارند و در آتیه نیز در هر دوره وابسته به ابزارهایی است که اختراع نمایند. اما حقیقت حکم می کند که چون پایانی برای فکر بشر و توسعه معلومات او و پیدایش وسیله های جدید نیست لذا قدرت دید انسان هم نسبت به عالم نامحدود خواهد بود و این خود بهترین دلیل است بر این که در واقع عالم نامحدود می باشد نه محدود.

نکته بالا که حقیقتی را از نامحدودی عالم به ما آموخت این مطلب را نیز به طور مسلم روشن ساخت که همه چیز دنیا مشمول همین قاعده است. گفته شد که افکار روز به روز پیشرفت و توسعه گرفته و خواهد گرفت معنی آن این است که در حقیقت فکر نامحدود است ولی برای یک زمان، مکان و لحظه معین همین فکر نامحدود حدودی خواهد داشت. لذا باید گفت محدود است برای زمان و مکان معین ولی در حقیقت نامحدود است. آلات و ابزار و وسائل نیز مشمول همین قانون است. برای زمان و مکان محدود ولی در واقع دامنه پیشرفت و توسعه آن نامحدود می باشد. حال که توجه پیدا کردید و حاضر و آماده برای فهم مطلب شدید می گویم تمام امور عالم مشمول همین مقررات می باشد و هیچ چیز نیست که از آن استثناء داشته باشد. یعنی برای زمان و مکان خود و فکر مردم آن روز محدود اما در طول لایتناهی گذشت عالم نامحدود می باشد.

لذا روشن گردید که مواد عالم دائماً به مقدار بی نهایت در تحول است. روزگاری بود که سریعترین وسیله حرکت محدود بود به الاغ مصری و شتر جمازه و قاطرهای تندرو و اسبهای باد پیما که منتهای قدرت حرکت آنها فی المثل ساعتی چهار فرسنگ بود و کسی نمی توانست در یک روز حتی با تعویض وسیله بیشتر از بیست فرسنگ راه طی کند و می توان گفت که در آن ایام نه افکار مردم می توانست این حدود را پاره کند و نه وسایل بیش از این قدرت داشت و حدود منحصر به همین بود. آیا می توان گفت که امروز هم همین حدود برقرار است؟ خیر، زیرا خودتان می بینید و می شنوید که موشکهای عظیم با سرعت چندین هزار کیلومتر در ساعت تنها محدود به قاره های زمین نیستند بلکه فضا را در نوردیده و به سوی کره ماه رهسپارند و سعی دانشمندان فن شبانه روز معطوف بر آن است که وسایل جدیدی اختراع نمایند که این محدودیت را هم به هم زنند و به کرات منظومه شمسی بلکه ماوراء آنها دست یابند. آیا همین امر دلیل بارز و روشنی برای محدودیت و نامحدودیت به طرزی که گفته شد نیست؟

این مطالب که گفته شد فرضیه و نظریه مانند سایر فرضیات و نظرات پروفیسورها و دانشمندان نیست و از سرچشمه تخیل آب نخورده بلکه حقیقتی است ساده و روشن و عریان که در معرض افکار کلیه علماء و روشنفکران جهان قرار داده می شود. لذا روشن گردید که مواد عالم دائماً به مقدار بینهایت در تحول است.

مثال دیگر

مثال دیگری برای روشن شدن مطلب می گویم که در بالا به طور اشاره بیان شد. در بیابانی واقع شده اید، کسی در مقابل شما حرکت می کند. آن قدر می رود که از دیده شما ناپدید می گردد یعنی چشم شما قدرت مشاهده او را ندارد. آیا توان گفتن که این شخص نیست شده؟ خیر. هرگاه دوربینی به دست گیرید و به سوی او بنگرید او را خواهید دید. باز که مقداری دورتر شود از دید دوربین هم ناپدید می گردد. اگر دوربین قویتری به دست آورید و در مکان بلندتری قرار گیرید که خمیدگی زمین یا موانع دیگری جلوگیری از دیدن آن شخص نکند باز او را خواهید دید.

چرا این طور شد؟ آیا می توانیم بگوئیم وقتی از چشم غایب شد دیگر وجود ندارد؟ پس نقص و حدود مربوط به دید بشر است. در ابتدا که قدرت دید شما کمتر بود به قدری که چشمتان یارائی داشت توانستید آن شخص را ببینید حدود شما همان و میدان دید شما به آن اندازه محدود بود، بعداً که دیدگانتان مسلح شد حدود و قدرت آن

افزوده و وسیعتر گردید. این را حدود دید شما و حدود قدرت شما گویند ولی به خوبی می دانید که در عالم واقع حدودی نیست پس نتیجه گرفته شد که دید بشر محدود است ولی عالم نامحدود، چرا که هر چه آلت دید تکمیل شود مقدار بیشتری می بینیم و این خود دلیل بر این است که عالم بی انتها است.

باز هم مثال

کوهی می بینیم که به سوی آن پیش می رویم و هدف ما است، ابتدا در نظر ما بسیار دور است و کم کم نزدیک می شود تا آن جا که به دامنه آن می رسیم و به هدفی که داشتیم نائل می شویم. این حدود دید ما و مقصود ما است. اما آیا می توان گفت که پشت کوه چیزی نیست؟ وقتی از آن بالا رویم و از قله صعود کنیم و از جانب دیگر سرازیر شویم راه جدیدی پیش پای ما باز می شود. محدود بود با در نظر گرفتن هدفی که داشتیم و در واقع نامحدود است. در پانصد سال قبل مردم متمدن از وجود قاره آمریکا آگاه نبودند ولی رفته رفته بدان پی بردند. حدود مردم آن زمان تا همان اندازه بود که دنیا را منحصر به قاره آسیا و اروپا و افریقا می دانستند، سپس این حدود تغییر کرد و کره زمین تا حدودی که امروز می شناسند کشف شد. آیا می توان گفت که قبل از آن که آمریکا توسط کاشفینی چند کشف گردد این قاره وجود خارجی نداشته است؟

هم محدود هم نامحدود

محدود است برای بشر و موجودی که در منطقه معین زیست می کند. محدود است به این طریق که هر کره نسبت به فضای خود حدودی دارد اما در عین محدودیت نامحدود است. نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

- بشر هر چه پیش رود، قدم جلو گذارد، حدود را بشکافد، از موانع و دیوارها بجهد و خود را آزاد سازد و به بررسی عالم پردازد، آلات و ادوات جدید اختراع کند که حدود مشاهداتش را بیشتر نماید نمی تواند به سر حد و مرزی در عالم برسد یا حدودی برای مخلوقات عالم لایتناهی بیابد. تاکنون چنین چیزی عملی نشده دلیلی هم در دست نیست که از این پس عملی گردد.

- وقتی که عالم را بی پایان یافتیم ناچاریم قدرت را هم بی پایان بدانیم زیرا قدرت بی پایانی لازم بوده که عالم بی پایان را به گردش در آورد. از قدرت محدود گردش عالم لایتناهی امکان ندارد.

- هرگاه عالم را محدود شماریم باید مخلوقات و مصنوعات را هم محدود بدانیم مثلاً بگوئیم دو، سه، هزار یا میلیون یا میلیارد و ... تعداد مخلوقات موجود است.

در این صورت عالم محدود می شود و قدرت هم محدود است یعنی قدرت را پایانی است که چون انجام کار را به اتمام رسانید و به آن حد زد که باید برسد رسید متوقف می شود، از کار می افتد و بیکار و معطل می ماند. اگر ماند و دیگر عالمی وجود نداشت، چه کاری بکند؟ این نکته روشن است که قوه و قدرت نمی تواند بیکار بماند زیرا خواص قوه حرکت و فعالیت است. عالم بی قوه و قدرت و بی فعالیت عالم نیست. عالم وقتی اطلاق عالم می شود که با قوه و قدرت و فعالیت توأم باشد. لیکن محدود نمی تواند باشد نه عالم محدود است و نه قدرت محدود و تعطیل بردار. این قدرت بی پایان لاینقطع به مدتی بی پایان در حال عمل و فعالیت است. این بود یک قدم به سوی ترقی که ضمن آن حقیقت را درک کردیم.

ترقی و تکامل

معنی ترقی و تکامل و مفهوم آن روشن است و احتیاج به توضیح مفصل ندارد ولی اشاره مختصری مناسب می دانم: در نظر بشر ترقی عبارت است از رشد جسمانی یا مادی یا مقامی و رفتن چیزی از نقص به سوی کمال. تکامل هم همین معنی را می دهد و مراد از آن سیر از پستی به سوی تعالی و از نقص به سوی کمال و از کوچکی به سوی بزرگی و این قبیل امور است.

اینها نسبی است

چنان که در مورد سایر امور مشابه در صفحات پیش بیان شد ترقی و تکامل نیز نسبی است و حقیقی نیست مثلاً طفل ده ساله ای که به سنین بالاتر می رسد رو به تکامل است. همین طفل ده ساله از لحاظ سن نسبت به طفل پنج ساله جلوتر است و طفل پنج ساله از او عقبتر، به عبارت دیگر ده سالگی که نسبت به پانزده سالگی نقص به شمار می رود نسبت به پنج سالگی تکامل است. همچنین یک مستخدم جزء اداره تکامل خود را در این می داند که در زمره کارمندان اداری در آید ولی همان کارمند اداری نسبت به معاون یا رئیس اداره پائین تر است.

همه چیز چنین است

به هر کجا بنگریم و مفهوم ترقی و تکامل را در هر موضوع مورد توجه سازیم می بینیم که چیزی نیست مگر نسبی و قرار دادی و منطبق با مقرراتی است که قبلاً گفته شد. هر فرد انسانی بازمانده اشخاصی است (پدر و مادر) و پس از او طفلش رشته زندگی را از نو طی می کند و دامنه این سیر از دو طرف همچنان ادامه دارد. یک حیوان یا یک نبات نیز همین حال را دارد. از ابتدا تخم بارور شده رشد می کند، بزرگ می شود، دوران حیوانی یا نباتی را طی می نماید و بالاخره پس از این که دوران معین را تمام کرد تحول می یابد و همان تخم است که حیوان یا گیاه دیگری را تشکیل داده و زندگی جدیدی از سر می گیرد و سیر تمام ناشدنی تکاملهای نسبی را همچنان ادامه می دهد.

نتیجه و مقصود

هرکاری که انجام گردد مقدمات و وسایل و مراحل دارد و همه اینها برای گرفتن نتیجه و مقصودی معین به عمل می آید. مثلاً یکنفر نقاش به بازار می رود، خرج می کند رنگ و وسایل می خرد، سپس وقت خود را مصرف می کند، زحمت می کشد، تحمل مرارت می نماید تا پس از این همه کار، یک تابلو بکشد. بعد از آن این تابلو را می فروشد و پول آن را برای گذراندن امور زندگانی صرف می کند و اگر تابلو خوب باشد ضمناً شهرتی حاصل نموده معروف و محترم می شود. پس آن همه مقدمات که تهیه کرد و به کار انداخت به منظور زندگی کردن و کسب شهرت و افتخار بوده است و این امر را می توان نتایج آن اعمال دانست.

همه چیز ظاهراً منظور و نتیجه دارد

ظاهر امر این است که هیچ کاری در جهان بدون منظور نیست و هرگاه کسی کاری را بدون مقصود انجام دهد او را دیوانه می خوانند. این همه افراد بشری که در زمین پراکنده و همه حیوانات و نباتات بدون مقصود و منظور نیستند و مقدمات را ظاهراً برای به دست آوردن نتایج به جا می آورند. در پیشگاه بشر هرگاه کار دارای مقصود و منظور و نتیجه باشد آن را کار صحیح می دانند و اگر مقصود و منظوری در بین نباشد کار عبث است.

لازمه داشتن مقصود تکامل است

هرکاری که مقصود و نتیجه در آن منظور باشد تکامل هم در آن هست زیرا هیچ کس سیر قهقرائی را طالب نیست و همه میل دارند ترقی کرده به سوی جلو پیش روند. بنابراین هر کاری که انجام شود مقصودی از آن در نظر و حتماً ترقی هم در آن مستتر است. کوچکترین یا بزرگترین کارها از این حیث تفاوتی ندارند و همه آنها راهشان از نقص به سوی کمال است. مثلاً یک شاگرد بنا می‌کوشد تا استاد شود ولی یکنفر بنا محال است در راه شاگرد شدن بکوشد. یکنفر دانش آموز می‌خواهد از کلاس دوم به کلاس سوم رود. آیا تصور توان کرد که محصولی بکوشد که از کلاس سوم به کلاس دوم تنزل کند؟

زندگی در راه تکامل

اصولاً نتیجه و مقصود را در موردی گویند که شخص تکامل و پیشرفت و سیر رو به جلو را در نظر داشته باشد. دانش آموزی که زحمت رفتن به دبستان و درس خواندن و طی کلاسها را بر خود هموار می‌سازد منظورش کسب علم یا کسب دیپلم است که با آن وارد نبرد زندگی شود. سپس دنبال کار می‌رود. زن می‌گیرد، در پی ترقی می‌افتد و وسائل زندگی را برای خود تاحد توانائی مهیا می‌سازد، همه این کارها در راه مقصود و منظوری است و نمی‌تواند عبث باشد. خوردن، لباس پوشیدن و کلیه این قبیل امور در راه مقصود و مراد از آن ترقی و تکامل است. معنی تکامل چیست؟

بیائیم و در معنی تکامل دقت و بررسی کنیم. تکامل به معنی رفتن از نقص به سوی کمال است و در واقع به معنی چیزی است که به قدری ترقی کند که دیگر نقصی در آن باقی نماند. وقتی چیزی به حد تکامل رسید یعنی تمام نقص‌های آن رفع شد دیگر انتظار دیگری برای تکمیل آن نباید داشت و متوقف می‌شود. اگر این مطلب را دربارهٔ عالم صادق بدانیم و بگوئیم عالم به تکامل می‌رود معنی آن این است که وقتی به حد کمال رسید. دیگر کار تمام است. لذا در آن حد بایستی عالم تعطیل شود چون دیگر پر شده و جائی برای پیشرفت ندارد. این تصویری است که اشخاص نسبت به تکامل عالم ممکن است در فکر خود بنمایند و شاید برای عالم پایانی تصور کنند. در این صورت می‌پرسم بعد از این که عالم به این صورت رسید دیگر چه بکند؟ بعد از آنچه می‌شود؟ چگونه ممکن است متوقف شود. چطور این همه انرژیها که خاصیت آنها حرکت و فعالیت است متوقف و تعطیل شوند؟ پس حقیقت این است که تکامل به آن معنی که تصور می‌کنند نیست.

از طرف دیگر وقتی تکامل را نسبی بدانیم می‌بینیم تکامل نسبی به همراه نقص نسبی است. مثلاً یک طفل تکامل پیدا می‌کند تا به چهل سالگی می‌رسد. بعد تکامل او راه نقص و قوس نزولی می‌پیماید و ضعیف و پیر می‌شود. اگر از لحاظ سن هم حساب کنیم سن او تمام خواهد شد و متوقف می‌گردد. پس این تکامل نبود زیرا هم آغوش نقص انجام گرفت. می‌گوئیم: تکامل واقعی در دانش است که نیروی مثبت دینامیسم عالم می‌باشد (چنانکه در مقالات دیگر توضیح بیشتر داده شده) و این تکامل هم نسبی است نه قطعی. دانش امروز نسبت به دانش پنجاه سال قبل کاملتر است ولی نسبت به دانش پنجاه سال بعد ناقص است. رشته دانش همین طور مانند رودخانه بی پایانی جریان دارد و در این دنیا هیچ وقت به حد تکامل که ممکن است تصور شود نمی‌رسد و نقص هم پیدا

نمی کند. کاملتر می شود ولی به حد تکامل به معنی پایان نمی رسد زیرا آن را پایانی نیست. هر چه پیش رود، هر چه ترقی کند، هر چه وسعت گیرد باز هم بالاتر از آن هست و این سیر انتها ناپذیر است. بنابراین تکامل به آن معنی که تصور می کنند نیست و حد توقفی ندارد و در عالم بی پایان همان طور که همه چیز بی پایان است تکامل هم بی پایان است. یعنی این تکامل هر چه بالاتر رود و کاملتر شود باز هم توقف ندارد که بگویند در این جا تکمیل است. باز هم تکامل ادامه خواهد داشت تا آن جا که دیگر فکر بشر بدان نمی رسد و این امر نیز خود از دلایل نامحدود بودن عالم است.

نظری به ادیان

کتاب ایوب 33 - 4: روح خدا مرا آفریده و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است.

زند آوستا - « وندیداد » 17: ای سازنده دنیای مادی و ای مقدس یگانه، کدام است آن غذائی که زمین مزدا را پر می سازد. اهورامزدا پاسخ داد: « آن کاشتن گندم و دوباره و دوباره کاشتن آن است. ای زردشت آن کس که گندم می کارد امر مقدسی کاشته. او قانون مزدا را رشد بیشتر و بیشتر می دهد و قانون مزدا را تا آن جا که می تواند قوی می کند، که معادل صد عمل پرستش است.»

رساله اول پولس رسول بقرنتیان - باب 3: آیا نمی دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است.

دین هندو، واگاسنی سامهیا - اوپانیشاد: او (آن خودی عظیم) بر همه چیز احاطه دارد در حالی که فاقد جسم، بی عیب، بدون عضله خالص و مبرا از هر گونه فساد و عیب است. اوست آگاه، دانا، حاضر، ناظر، و قائم به خود و همه چیز را به طرز صحیح برای زندگانی ابد دارد.

تائو ته کینگ 39: هنگامی که اشیاء به سر حد کمال رسند، پیر می شوند. ممکن است بگویند این مطابق با تائو نیست و آنچه مطابق تائو نیست به زودی پایان می یابد.

بالفور: دین تائوئیسم - لائوتسه: مرگ نسبت به زندگی مثل رفتن است نسبت به آمدن. از کجا می توانیم بدانیم که مردن در این جا تولد در جای دیگری نیست؟ چطور می توانیم بگوئیم که بشر در اشتیاقی که به هجوم به زندگی دارد تحت تاثیر یک رویای واهی نیست؟ چطور من می توانم بگویم که اگر امروز سرنوشت من خیلی بهتر از آن زمانی که متولد شدم نخواهد بود. آه بشر درباره وحشت مرگ خبر دارد اما از راحت آن بی خبر است. چقدر جالب است که از زمانهای گذشته تاکنون مرگ سرنوشت مشترک همه افراد بشر بوده است. او راحتگاه مرد نیک و پنهان کننده مرد بد است - مرگ در واقع رفتن مرد دوباره به خانه خویش است. مردگان آنها هستند که به خانه خود رفته اند در حالی که ما که هنوز زنده ایم سرگردانیم.

نظری به عقاید فلاسفه و دانشمندان

مادیون: اگر هم عالم در ابتدا صناعی داشته است وقتی ماده و قوه را خلق و قوانین را مقرر داشت دیگر کم و زیاد نمی شود و بر طبق قوانین مزبور کار می کند. پس احتیاجی به وجود خالق نیست.

کتاب نتیجه ترکیب اصول علیت و بقای ماده و انرژی: جریان عالم بر طبق قوانین معین مشخصی کار می کند که تخلف ندارد پس این قوانین واجبه و ضروری و در نتیجه می توان عالم را به یک کارخانه مثل پارچه بافی تشبیه کرد برای آن مقدار معینی پنبه و پشم تهیه می شود و اینها خوراک ماشین ها می گردد و به صورت مصنوعات در می آید بعد دوباره فرسوده می شود و رشته ها پنبه می شود و باز خوراک ماشین می گردد این کیفیت مرتباً دور می زند نه چیزی افزوده و نه چیزی کسر می گردد.

روایان: مدار عالم بر ادوار است و عاقبت متلاشی می شود و رجوع به اصل یعنی آتش بدوی می کند باز دور دیگر آغاز شده و مثل دور سابق جریان پیدا می کند و باز متلاشی می شود و همین طور بینهایت ادامه دارد. رنه دکارت: جهان مثل کارخانه است و اجزاء آن هم مثل چرخهای کارخانه می باشد و حرکات آن دارای قوانین معین است.

سقراط: زندگانی که مورد مطالعه و آزمایش قرار نگیرد لایق زندگانی نیست.

دکارت: همان طور که در حال خواب اموری می بینیم که در آن حال آن را راست می پنداریم چه مانعی دارد که در بیداری هم ممکن است نسبت به مشاهده امور خطا کنیم.

فلوطين: نفس کل در اجسام و بدنها حلول می کند و هر یک از آنها به قدر استعداد و بهره ای که دارند از آن استفاده می کنند و نفوس جزئی به این طریق صورت می پذیرد.

فردریش نیچه: تفکر در این که زندگی دنیا خوب است یا بد و حقیقتش چیست؟ چه فایده دارد. کسی نمی تواند آن را بداند. می گویند شاید بهتر آن بود که به دنیا نیایم. نمی دانم. خوب یا بد به دنیا آمده ام. حالا که آمده ام خوب یا بد باید از آن متمتع شوم. نیکی چه سودی دارد؟ احسان فایده اش چیست؟ کمک به فقیر برای این که زندگی نکبت بار خود را ادامه دهد چه سود دارد؟